



شهرت‌شکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

## ده خدا و مضامین مشترک

مقاله

### ۱. رؤسا و ملت

- خاک به سرم بچه به هوش آمده  
بخواب ننه «یک سر دو گوش» آمده  
گریه نکن لولو می آد، می خوره  
گریه می آد بُزبزی زُ می بره  
- اه اه!- ننه چته؟ گشمنه  
بترکی این همه خوردی کمه؟  
- چخ چخ سگه، نازی پیشی، پیش پیش  
لای لای جونم، گلم باشی کیش کیش  
- از گشنگی ننه دارم جون می دم  
گریه نکن فردا بهت نون می دم  
- ای وای ننه جونم داره در می ره  
گریه نکن دیزی داره سر می ره

دستم ببین آخش چطور یخ شده  
تُف تُف جونم ببین مَمّه آخ شده  
سرم چرا انقده چرخ می زنه  
توی سرت شی پیشه چا می کنه  
- خخخ خ، جونم چت شد؟ هاق هاق  
وای خاله چشماش چرا افتاد به طاق  
آخ تنشم بیا ببین سرد شد  
رنگش چرا، خاک به سرم، زرد شد  
وای بچم رفت ز کف رود رود  
ماند به من آه و اسف رود رود!

یحیی آرین پور می نویسد: در قطعه رؤسا و ملت که طی آن به کنایه از وضع استبداد انتقاد شده، «رؤسا» در نقش مادر نادان و «ملت» به صورت بچه بیماری تصویر شده که در میان بازوان مادر از گرسنگی جان



می‌دهد. ۲.

استاد دکتر عبدالحسین زرین کوب می‌نویسد: این اشعار با این زبان لطیف عامیانه، شکایتی لطیف و انتقادی تند از بیدادیها و نارواییهای جامعه است.

طرح قصه، انسان را به یاد یک قطعه شعر عامیانه دانمارکی می‌اندازد که گوته، شاعر آلمانی آن را نظم کرده و عنوانش (شاه الف Erikönig) است.

در آن قصه، کودکی را توصیف می‌کند که از ترس غولی موهوم در آغوش پدر، قالب تهی می‌کند. شباهت بین این قصه که کودک از ترس غول بیابان در آغوش پدر می‌میرد، با قصه «فکاهی» که از بیم غول گرسنگی در دامان مادر جان می‌دهد، پوشیده نیست. اما قصه دهخدا، برخلاف قصه گوته، جنبه وهم و خیال (Fantaisie) ندارد و حقیقت صرف است و لطف و حلاوت غم آلود آن نیز از

همینجاست. ۳.

شاه پریان از: یوهان و لفگانگ فُن گوته (۱۸۳۲ - ۱۷۴۹ م)  
کیست که در این دل شب، در میان باد، اسب می‌تازد؟  
پدری است با پسرش.

پسر را به استواری در بازوان دارد.

او را در پناه خود گرفته و گرم نگه داشته است.

- پسر، چرا چهره خود را چنین ترسان پنهان کرده‌ای؟

- پدر جان، مگر شاه پریان را نمی‌بینی؟

شاه پریان را با تاج و دُم

- پسر، این توده‌ای از ابر و مه است.

- «پسر نازنین، بیا تا با من برویم

چه بازیهای خوبی با تو خواهیم کرد،

چه گل‌های رنگارنگی در کنار راه است،

و مادرم چه لباسهای زرینی دارد.»

– پدر جان ، پدر جان مگر نمی شنوی

که شاه پریان آهسته چه وعده‌ها به من می دهد؟

– آرام باش ، آرام بمان ، پسر

شاخه‌های خشک درختان را باد به صدا درآورده

– «نمی خواهی پسر نازنین با من بیایی؟

دختران من ، چشم به راه تو مانده‌اند

دختران من ، شبها ، رقص دوره برپا می کنند

و تو را بیچ و تاب می دهند و می رقصانند و برایت آواز می خوانند.»

– «پدر جان ، پدرجان ، مگر آنجا را نمی بینی ،

دختران شاه پریان را در آن نقطه تاریک؟

– پسر ، پسر ، همه چیز را خوب می بینم

این درختان بید هستند که چنین خاکستری رنگند.»

– «دوستت دارم ، شیفته این اندام زیبای تو هستم و اگر خودت

نخواهی بیایی ، به زور تو را خواهم برد.»

– «پدر جان! پدر جان ، الان مرا می گیری

شاه پریان مرا آزار می دهد.»

ترس بر پدر چیره می شود ، شتاب می گیرد

و پسر را که نفس نفس می زند در آغوش می فشارد

هنگامی که با هزار رنج و محنت به منزل می رسد

پسر در آغوشش جان سپرده است .

شعری دیگر با نام «کودک گرسنه» در «فرهنگ مردم» آلمان هست

که از نظر درونمایه به شعر دهخدا بسیار شبیه است:

«بالاد» دیگری هم برای شما انتخاب کرده‌ام ، دربارهٔ کودکی که

گرسنگی می کشد . شما البته می دانید که امروز بچه‌هایی وجود دارند که

سربی شام بر زمین می گذارند . در نظرتان مجسم کنید: مرگ از گرسنگی

در آفریقا ، در آسیا ، امروز در بسیاری از جاها وضع بدین منوال است . اما

چند صد سال پیش هم در میان خود ما بچه‌هایی مُردند از آن جهت که

حاصل خوب نبود و پدران و مادران آنها چیزی برای خوردن به آنها

نمی توانستند بدهند .

### کودک گرسنه

– مادر جان ، آخ مادرجان ، من گرسنه‌ام

نانی به من بده و گرنه خواهم مُرد

– فرزند عزیزم صبر داشته باش

فردا زمین را به شتاب برای کشت آماده می کنیم .

وقتی که زمین شخم زده شد

باز هم کودک فریادش بلند بود:

– مادر جان ، آخ مادرجان ، من گرسنه‌ام ،

نانی به من بده و گرنه خواهم مُرد .

– فرزند عزیزم ، صبر داشته باش

فردا به شتاب زمین را شنکش خواهیم زد .

وقتی که زمین شنکش زده شد

باز هم کودک فریادش بلند بود:

– مادر جان ، آخ مادرجان ، من گرسنه‌ام ،

نانی به من بده و گرنه خواهم مُرد .

– فرزند عزیزم ، صبر داشته باش

فردا به شتاب زمین را وچین خواهیم کرد .

وقتی که زمین وچین شد

باز هم بچه فریادش بلند بود:

– مادر جان ، آخ مادرجان ، من گرسنه‌ام ،

نانی به من بده و گرنه خواهم مُرد .

– فرزند عزیزم ، صبر داشته باش

فردا به شتاب خرمن را خواهیم کوبید .

وقتی خرمن کوبیده شد ،

باز هم کودک فریادش بلند بود:

– مادر جان ، آخ مادرجان ، من گرسنه‌ام ،

نانی به من بده و گرنه خواهم مُرد .

– فرزند عزیزم ، صبر داشته باش

فردا به شتاب ، غله را آسیاب خواهیم کرد .

وقتی که غله آسیاب شد

باز هم کودک فریادش بلند بود:

– مادر جان ، آخ مادرجان ، من گرسنه‌ام ،

نانی به من بده و گرنه خواهم مُرد .

– فرزند عزیزم ، صبر داشته باش

فردا به شتاب ، نان خواهیم پخت .

وقتی که نان پخته شد

دیگر بچه در تابوت قرار داشت .<sup>۴</sup>



## ۲. داستان من

آنچنان مردم که طشت از زن ، نهان  
داد با خمار و رطلی در کشید  
پس صداعش کرد و اشکوفش فتاد  
بانگ می زد زن که طشتش آورید  
گفت مرد: ار مرده ری بودی به جای  
این منش گردا به من چون می رسید؟<sup>۵</sup>

قطعه مرحوم دهخدا ، ترجمه شعری است از ابن طباطبای علوی ، شاعر آغاز قرن چهارم هجری از مردم اصفهان و صاحب کتاب بسیار معروف عیار الشعر که از بهترین کتابها است در زمینه نقد شعر . وفات او را به سال ۳۲۲ هجری قمری نوشته اند . راغب اصفهانی در محاضرات (محاضرات الادباء و محاورات الشعراء و البلغاء ، منشورات مکتبه الحیات ، بیروت ۱۹۶۱ م) بحث از شعرهایی که از فارسی (منظور فارسی میانه است و شاید هم از شعرهای دری آغاز عصر اسلامی: حدود عصر رودکی) به عربی ترجمه و نقل شده ، این قطعه را به نام ابن طباطبای آورده است:

مَتَلَى كِبَاعِ طَشْتَه بَشْرَابِه  
سِرّاً لَتَلَا يَغْلَمُ الْجِيرَانُ  
لَمَّا تَمَلَى ظَلٌّ فِي غَيْثَانِه  
يَشْكُو الصَّدَاعَ فَعَادَهُ الْأَخْدَانُ  
فَدَعَا بِطَشْتِ كَى يَقَى ، فَقَالَ مَهْ  
لَوْ كَانَ طَشْتٌ لَمْ يَكُنْ غَيْثَانُ  
الجزء الرابع ، ص ۷۱۶

که ترجمه آن چنین است:

«داستان من ، داستان آن مرد است که پنهان از همسایه ، تشت خود را با شراب ، سودا کرد . چون در کشید و یک چند برآمد ، غثیانش گرفت و از درد سر ، شکوه آغاز کرد ، یارانش به بیمار پُرسی او آمدند . پس تشتی طلبیدند مگر قی کند و او گفت: «بس کنیدا! اگر آن تشت بودی ، خود غثیانی در میان نبودی!»<sup>۶</sup>

## ۳. حذر از جنگ

دو نوبت ، حذر در خور جنگ نیست  
یکی روز مرگ و دوم روز زیست

چو در زینهار قضا خُفت تن  
به شب نیز بستر ، به میدان فکن  
ز بالین ، وگر مرگ برداشت سر  
به سر ، گو ، دگر ناز بالین مخر ۷

به ظاهر ، این شعر ، ترجمه گونه‌ای است از قطعه ذیل ، منسوب به مولای متقیان حضرت امام علی بن ابی طالب علی‌ه السلام:

أَيُّ يَوْمِي مِنَ الْمَوْتِ أَفْرُ  
يَوْمٌ مَا قَدَّرَ لَمْ يَوْمٌ قَدَّرَ  
يَوْمٌ مَا قَدَّرَ لَمْ أَخْشِ الرَّزْدِي  
وَإِذَا قَدَّرَ لَمْ يَغْنِ الْحَدْرُ

ترجمه: از کدام دو روز خویش گریزم؟  
روزی که نهاده‌اند یا روزی که نهاده نشده است؟  
در روز نانهاده ، از مرگ بیم ندارم و چون نهاده شود ، گریز سود  
نبخشد . ۹

پول در امنیت مشترک همگانی سهیم شوند و اکثریت شهرها پرداخت پول را ترجیح دادند و آتن از این موقعیت سود برد و از لحاظ نظامی ، نیرومندترین دولت شهر یونان شد .

در این گیرودار ، داریوش درگذشت و پسرش خشایارشا تاج امپراتوری ایران را بر سر گذاشت . خشایارشا پس از دودلیهای بسیار ، عزم خود را برای انجام دادن سفر بزرگ جزم کرد . اما چون نمی‌خواست مثل پدرش خود را به خطر بیندازد برای همه چیز ، دست بالا را گرفت . تا آنجا که مردم آن زمان به یاد داشتند هرگز دیده نشده بود که چنین ارتشی به سوی یونان حرکت داده شود . صحبت از یک میلیون و هفتصد هزار سرباز پیاده و هشتاد هزار سوار می‌کنند . هرودت می‌نویسد که وقتی لشکریان برای نوشیدن آب توقف می‌کردند ، رودها خشک می‌شد . حمله از دو سو صورت گرفت: از راه تراس ، مقدونیه و تسالی و از راه دریا با ناوگانی مرکب از یک هزار و دوست ناو جنگی .

نخستین مشکلی که نیروهای زمینی با آن برخورد کردند موضوع چگونگی گذشتن از تنگه داردانل بود . طوفانی ناگهانی ، پل چوبی ساخت افسران مهندسی مصری را ویران کرد ، خشایارشا فرمان داد آبهای هلسپونت (داردانل) را به عنوان مجازات سیصد ضربه شلاق بزنند . پس از آن خطاب به دریا فریاد زد: «تو تنگه نیستی ، تو شطی با آبهای آشفته و تلخی» . دستور داد سیصد ناو را به پهلو هم بگذارند تا روی آنها با تمام نفراتش وارد اروپا شود . گذر از تنگه داردانل هفت شبانه روز پیوسته ادامه داشت . واحدهایی از تمام ملل امپراتوری حضور داشتند . از این قرار: مادها ، کی سینهها ، هیرکانیهها ، آشوریها ، کلدانیها ، بلخیها ، ساکها ، سیتها ، هندیها ، آرینها ، پارتها ، خوارزمیهها ، سغدیها ، قندهاریها ، دادیکها ، کاسپینها ، زرنجهها ، پاکتیها ، اوتیها ، میکناییها ، عربها ، حبشیهها ، لیبیالیها ، مصریهها ، یافلاگونیها ، لیگورها ، مایتاییها ، ماریا ندیهها ، سوریها ، کاپادوسیها ، تراسیها ، پیسیدیها ، آلازیویها و ساسپیرها .

ما به عمد این فهرست هرودت را عیناً نقل کردیم تا نشان دهیم چه خطر بزرگی در سال ۴۸۰ پیش از میلاد متوجه غرب بوده است .

سه نبردی که رخ داد از جمله نبردهایی است که باید در تاریخ ثبت شود:

نبرد ترموپولیس ، نبرد سالامین و نبرد پلاته . در نبرد اول چهار هزار یونانی از جمله سیصد اسپارتی به فرماندهی لئونیداس راه را در آستانه یونان بر ارتش ایران بستند . به یک اسپارتی به نام نسس می‌گویند بربرها آنقدر زیادند که وقتی تیراندازی کنند ، پیکانهایشان جلوی آفتاب را خواهد گرفت . این سپاهی پاسخ می‌دهد: «چه بهتر ، آن وقت در سایه می‌جنگیم» . هیچ کس زنده نماند جز یک نفر که او هم سرافکنده از اینکه کشته نشده است ، خود را کشت . آتن اشغال و نیمی از آن ویران شد . آتنیها به کشتیههای خود پناه بردند .

#### ۴. کادزار

به سردار دانا خبر برد مرد  
که آن مایه لشکر عدو گرد کرد  
که تیری ، ز مژدی ، که کارزار  
هوا را بیوشاند از ابر تار  
به طبیعت چنین گفت آن مرد خرم  
«که در سایه ، بهتر توان داد رزم»  
تو در سایه این سخن ای دلیر  
فزونی دشمن به چیزی مگیر  
بزن دشمن اینک چو دانی زدن  
چه ترسی که فردا چه خواهد شنن؟  
بلرز بندش امروز دست نبرد  
چو در فکر فردا فرو رفت مرد ۱۰

... جنگ در دشت ماراتن (سال ۴۹۰ ق . م) رخ داد . میلئیداس که تصادفاً به فرماندهی کل جنگجویان منصوب شده بود ، گروههای نخبه خود را در دو جناح مستقر کرد و نیروهای خط میانی را به عمد تقلیل داد . و ایرانیها درست در همین بخش ، یعنی خط میانی نفوذ کردند ولی بی‌درنگ محاصره شدند و شکست خوردند ...

آتنیها که غرق در شور و هیجان پیروزی بودند فکر می‌کردند که «خطر زرد» رفع شده اما تمیستوکلس کاردان چنین نمی‌اندیشید . این شخصیت برجسته آتنی ، بی‌درنگ برای ایجاد اتحادیه‌ای از تمام یونانیها دست به کار شد .  
شهرهای یونانی هم مکلف شدند با فرستادن ناو جنگی یا پرداخت



### پانوشتها:

۱. این شعر، نخستین بار در روزنامه **صور اسرافیل**، شماره ۲۴، پنجشنبه ۲۴ محرم ۱۳۲۶ هـ. ق برابر ۱۹۰۸ میلادی و ۱۲۸۷ خورشیدی، ص ۶، چاپ شده است. برای آگاهی بیشتر درباره آن ر. ک: **برگزیده و شرح آثار دهخدا**، به همین قلم، تهران، نشر پژوهش فرزاد روز، ۱۳۷۴، صص ۲۴ - ۲۱.
۲. **از صبا تا نیما**، تألیف یحیی آریین پور، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۵۰، ج ۲، ص ۹۲.
۳. **انتقاد کتاب**، دوره اول، شماره ۴، فروردین ۱۳۳۵، صص ۱۰ - ۶.
۴. از بانوی دانشمند سرکار خانم **Cacilia Wendel** و داماد عزیزم دکتر علی تجلی اول که رنج جست‌وجوی این دو شعر را بر خود هموار کردند، سپاسگزارم. همچنین از مترجم دانشمند و طراز اول زبان آلمانی و وطنم که این دو شعر را ترجمه کردند و در اختیارم گذاشتند و اجازه ندادند که نام عزیزشان را در اینجا ذکر کنم بسیار ممنونم. در جست‌وجوی‌های بعدی، ترجمه‌ای از شعر گوته در **مجله دانشکده**، ارگان انجمن ادبی دانشکده به سرپرستی استاد محمدمتقی بهار (ملک‌الشعراء) یافتیم به ترجمه رضا هنری. چنین می‌نماید که کار رضا هنری، ترجمه‌ای است آزاد از شعر گوته. ر. ک: **مجله دانشکده**، سال اول، شماره ۴، ۱۳۳۶ ه. ق، صص ۱۵۰ - ۱۴۹.
- \* بالاد (Ballad) مشتق از کلمه لاتین ballare به معنی رقصیدن. یکی از اقسام شعر روایی در ادبیات غرب است و آن داستانی است منظوم که به صورت آواز خوانده می‌شود و در اصل همراه با رقص بوده است. از اختصاصات بالاد، سادگی و کوتاهی و فشرده‌گی زبان و همچنین ترجمه‌ها و بیت‌های مکرر آن است... بالادها را به دو نوع عامیانه (Popular) و ادبی (Literary) تقسیم کرده‌اند. سرایندهان بالادهای عامیانه یا سنتی ناشناس هستند. میمنت میرصادقی (ذوالقدر): **واژه‌نامه هنر شاعری** (فرهنگ تفصیلی اصطلاحات فن شعر و سبک‌ها و مکتب‌های آن)، تهران، مهناز، ۱۳۷۳، ص ۳۳. برای آگاهی بیشتر ر. ک. همین مأخذ.
۵. **دهخدای شاعر**، تألیف ولی‌الله درودیان، تهران، امیرکبیر، ج ۳، ۱۳۶۲، ص ۱۳۶.
۶. ترجمه استاد دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی که از راه لطف در اختیار ما گذاشته‌اند. ترجمه دیگری از این شعر در دست داریم از استاد غلامرضا طاهر. ر. ک: ترجمه چند ضرب‌المثل فارسی به شعر عربی در **سخنواره** (یادنامه استاد دکتر پرویز نائل خانلری) به کوشش استاد ایرج افشار و دکتر هانس روبرت رویمر، تهران، توس، ۱۳۷۶، ص ۱۴۴.
۷. **دهخدای شاعر**، همان، ص ۱۱۹.
۸. **دیوان امام علی (ع)**، سروده‌های منسوب به آن حضرت. تألیف قطب‌الدین ابوالحسن محمدبن‌الحسن بن‌الحسن بیهقی نیشابوری کینری (قرن ششم هجری) به تصحیح و ترجمه و مقدمه، اضافات و تعلیقات دکتر ابوالقاسم امامی، ناشر، اسوه، ۱۳۷۳، ص ۲۵۵.
۹. **دهخدای شاعر**، همان، ص ۵۷.
- \* در روز حذر کردن از مرگ، روا نیست روزی که قضا باشد و روزی که قضا نیست روزی که قضا باشد، کوشش ندهد سود روزی که قضا نیست در آن مرگ روا نیست (بندار رازی)
- \* مرد فرزانه کز بلا ترسد
- عجب ار فکر او خطا نبود  
ز آن که این حال از دو بیرون نیست  
یا قضا هست یا قضا نبود  
گر قضا هست جهد نیست مفید  
ور قضا نیست، خود بلا نبود  
(ابن‌یمین. علی اکبر دهخدا: **امثال و حکم**، تهران، امیرکبیر، ج ۳، ۱۳۵۲، ص ۸۴)
۱۰. **فیلسوفان بزرگ یونان باستان**، لوجا نوذکر شنتزو، ترجمه دکتر عباس باقری، تهران، نشر نی، ۱۳۷۷، صص ۱۵۰ - ۱۴۹.